

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدا بیع را حلال کرده اما ربا را حرام کرده است. ربا در یک فرایند تصاعدی، انسانها را دچار خسارتهای بزرگ اقتصادی می‌کند. معمولاً ربا در جایی پیش می‌آید که فرد قدرت برگرداندن اصل پول را در یک زمان معین ندارد و فرد قرض دهنده می‌خواهد اقساطی کند تا در طول زمان برگردانده شود و در طول زمان چند برابر یا کمی بیشتر از اصل پول را پس بگیرد، این ضرر دارد. بعد خدا می‌فرماید: «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ» هر کسی موعظه‌ای از جانب پروردگارش به او رسید «فَأَنْتَهَى» و دست از ربا برداشت، «فَلَهُ مَا سَلَفَ» آنچه از گذشته از ربا به او رسیده مال خودش «وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ» جبران آن را خدا خودش به عهده گرفت و آلا اگر خدا جبرانش را به عهده نمی‌گرفت، حتی بخشیده شدن «ما سَلَفَ» ممکن بود آثار بد وضعی برای این فرد باقی بماند ولی خدا جبران می‌کند. «وَمَنْ عَادَ» اما اگر کسی برگردد به این رفتار زشت و بخواهد همچنان ادامه دهد «فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» آنها جهنمیانی هستند که در آن جاودانه هستند. در جلسه قبل توضیحاتی دادم که برای برخی سوال برانگیز شده بود می‌خواهم به شکل جمع‌بندی شده بخشی از توضیحات را تکرار کنم:

قرض دادن یکی از شاخه‌های انفاق فی سبیل الله است، یکبار شما عین مالت را انفاق می‌کنی، این معروف است به صدقه دادن. یکبار آن را در اختیار دیگران قرار می‌دهی تا از منافعش در یک مدتی استفاده کنند، بتوانند مشکلاتشان را برطرف کنند بعد اصل مال را به شما برگردانند. این هم از مصادیق انفاق فی سبیل الله است. چرا؟ چون اگر اصل مال دست خودم بود می‌توانستم از آن سودی بدست آورم، ولی من از این سود و منفعی که ممکن بود بدستم بیاید، صرف نظر کردم، اصل مال را دادم به کسی تا مشکلش را با آن حل کند، بعداً اصل مال را به من برگرداند. پس انفاق فی سبیل الله است، اما اگر من پولت را در کار قرار دهم، یک سودی به من برسد بابت کاری که می‌کنم و یک سودی هم به تو برسد بابت سرمایه‌ای که داری. اینجا صحبت از معامله است یا مضاربه یا مزارعه یا مساقات یا ... نوعی معامله انفاق می‌افتد یعنی پولم را در کاری قرار می‌دهم تا سود کنم. نوعی شراکت شکل می‌گیرد. اینجا اگر اضافه‌تر از اصل مال بگیرم، اسمش ربا نیست بلکه سود سرمایه خودم است. البته اینجا هم باید طبق ضوابط دینی این کار انجام شود. در دوران ما مشکلی وجود دارد به نام افت ارزش پول که زاییده مفهومی به نام پول اعتباری است. پول تا یک زمانی ارزش ذاتی داشته است یعنی طلا و نقره به عنوان مسکوکات؛ وجه رایج معاملاتی در بازار مردم بود. طلا می‌دادند و کالایی را می‌خریدند، نقره می‌دادند و کالایی را می‌گرفتند. تا زمانیکه خود نقدین؛ طلا و نقره وجه معاملاتی بود معنایی به عنوان افت ارزش پول وجود نداشت. از یک تاریخی به بعد به تدریج بشر به سمت حواله‌ها رفت، نقدین را در گاو صندوق و انبارها و خزانه‌ها گذاشتند برایش حواله صادر کردند که پول رایج امروز شد. از آن زمان به بعد مردم برای معاملات به هم سکه و نقره ندادند، حواله‌ها را رد و بدل کردند به هوای اینکه این حواله پشتوانه‌اش یک سکه‌ای هست، اما در طول زمان این پشتوانه ضعیف شد، کم‌رنگ شد. حواله‌های جعلی صادر شد، حواله‌هایی که پشتوانه نداشت صادر شد. به اعتبار آینده ... صادر شد به جایی رسید که معادل این حواله‌های اعتباری در بانکها و در خزانه‌های دولتی و غیر دولتی طلا و نقره و ارزش ذاتی وجود نداشت. فاصله پیدا کرد حواله با اصل پول. اسم این مفهوم

شد تورم... وقتی قرضی به کسی داده باشی و زمان بر آن گذشته باشد، بعد از طی این زمان، دادن عین آن قرض، صدق نمی کند بر این که شما ادای دین کرده باشی. مثال: طرف رفته همسر اختیار کرده، شش هزار تومان مهریه اش بوده است. آن موقع شش هزار تومان یک قبالة زمین می دادند الان با شش هزار تومان یک پفک می دهند! الان بخواهد همان شش هزار تومان را بدهد هیچ عقلی قبول می کند؟ معادل سازی می کنند، باید هم معادل سازی کنند و آلا خسارت می خورد. اسلام نیامده به کسی خسارت بزند. باید معادل شود تا من بتوانم ادای دین کنم. یکی از مراجع فتوا دادند که اگر ادای دین صدق نکند باید معادل سازی شود. بعضی ها هم فتوا ندادند. اگر ما مقلد آنها می باشیم که فتوا ندادند چه کار کنیم؟ من می گویم خودتان از همان اول معادل سازی کنید. بگویید من این ده میلیونی که الان می دهم معادل یک سکه است روزی که به من برمی گردانی یک سکه بده. اگر سکه شده سه میلیون به نفع تو، اگر شده بیست تومان، یک سکه به من بده. من کار ندارم سکه چند می شود. خسارت غیر از ضرر است. خسارت یعنی از اصل مالش کم شود فرق می کند با اینکه سود نکند. من سود نمی خواهم. کسی که امروز یک کیسه برنج می دهد سال بعد یک کیسه برنج می گیرد سود کرده است؟ حالا پارسال هفت تومان بوده و امسال سی هزار تومان. این اسمش سود نیست. افت ارزش پول است. همانطور که ما نگرانیم نکند ربا باشد، از آن طرف هم باید نگران باشیم نکند کسی که گرفته مرتکب ربا شده باشد. چرا؟ چون پولی گرفته ولی نصفش را برگردانده، بقیه اش چی؟ یک کیسه برنج گرفته نصفش را پس داده، نصف دیگرش چی؟ فقط در جانب قرض دهنده مشکل است؟ در قرض گیرنده مشکل نیست که بخواهد کمتر از آنچه قرض گرفته به دیگران برگرداند؟ در هر دو مشکل است. قرض دهنده، از قرضی که می دهد دنبال منفعت نباید باشد، منفعت اقتصادی اگر باشد ربا است اما جبران افت ارزش پول از طریق معادل سازی قرض با طلا یا نقره یا چیزی که ارزش عینی یا ذاتی دارد، اسمش منفعت گرفتن نیست. اسمش حفظ ارزش اصل پول است.

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ» خدا ربا را محو می کند، ربا را به سمت تباهی سوق می دهد. تو فکر می کنی منفعت گرفتی، یک سکه دادی دو سکه پس گرفتی. آن یک سکه اضافی را خدا به محاق می برد، من یک سکه دادم قرض، دو سکه پس می گیرم، آن یک سکه اضافی که می گیرم خیال می کنم نفع است، خدا می فرماید: من ضایع اش می کنم، از این یک سکه خیر نمی بینی، شاید در این دنیا با این یک سکه رفتی فرض کن مدل ماشینت را بالاتر بردی، رفاهیات مادی ات را بیشتر کردی، ولی بدان به نفع تو تمام نمی شود، بالاخره انسان در همین دنیا در مشقت قدرت خداست، خدایی که عالم در اختیار اوست، تو و اموال تو در اختیار او هستی، این خدا می فرماید، من نمی گذارم خیر این یک سکه اضافی را ببینی، این می شود، «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا» این فایده ای به حالت نخواهد داشت، در نقطه مقابلش «وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ» در حالیکه صدقه را خدا رشد می دهد. صدقات را به شکل عمومی خدا رشد می دهد، در حقیقت به اندازه یک سکه اینجا انفاق کردم، یعنی از یک سودی که می توانستم به دست بیاورم، چشم پوشی کردم، همین را خدا رشد می دهد، پس در «وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ» نمی خواهد بفرماید فقط پول بلاعوض را رشد می دهم، هر آنچه را که کسی در راه خدا انفاق کند، چه پولی را که به دست آورده است انفاق کند، چه منفعتی را که می توانست به دست بیاورد ولی از آن چشم پوشی کرد، اینها همه مصداق صدقه است، اینها را خدا رشد می دهد، «... وَاللَّهُ لَا يُجِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَتِيْمٍ» و خدا هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست ندارد، حالا اینجا ناسپاس گناهکار می شود رباخور، آن که دارد با ربا خوری به دنبال منفعت می رود، گویا اعتماد ندارد که خدا برای او جبران میکند.

«إِنَّ الَّذِينَ» همانا کسانی که «آمَنُوا» ایمان آوردند «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» به برنامه‌های شایسته عمل کردند، «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» نماز را به پا داشتند، «وَأَتَوْا الزَّكَاةَ» و زکات را دادند، ببینید، «آمَنُوا» اعتقاد، «وَعَمِلُوا» عمل، هم اعتقاد، هم عمل، حالا به دو تا عمل اشاره کرد، «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَتَوْا الزَّكَاةَ» یکی مسئله ارتباط با خدا، یکی مسئله خدمت به خلق خدا، این دو تا عمل محوری، ذیل «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» است، اینها «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» اجرشان پیش پروردگار محفوظ است، و برای آنها خوفی وجود ندارد، و محزون نمی‌گردند، آیه بعدی نشان می‌دهد که هنوز از بحث ربا خارج نشدیم، پس این آیه در دل بحث ربا مطرح شده است، خدا می‌خواهد بفرماید، فرهنگ ربا، با فرهنگ جامعه ایمانی هم خوانی ندارد. جامعه ایمانی، عملش طبق برنامه‌های شایسته است، اقامه نماز و ایتای زکات به منظور فقر زدایی در دستور کار او به شکل جدی هست، این چارچوب، این ساختار، ربا را بر نمی‌تابد، اگر مومن هستی، باید اهل عمل باشی، اگر اهل عمل هستی، باید اهل اقامه نماز و ایتای زکات باشی، نه اهل ربا خوردن، کسی که زکات می‌دهد، یعنی اضافه سود مالش را برای حل مشکلات مردم پرداخت می‌کند، آیا این آدم حاضر می‌شود بیاید از این طرف مردم را با یک سود حرامی به زمین بزند، قطعاً نه.

حالا ای مومنان، ای کسانی که این فرهنگ را پذیرفتید، با شما هستیم، ای مومنان «اتَّقُوا اللَّهَ» تقوای الهی پیشه کنید، «وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا» و آنچه را از ربا باقی مانده است، ترک کنید، اگر قبلاً هم شما به کسی پول دادی، الان داری از او سود می‌گیری، دیگر از ما بقی ربایی که از او می‌خواستی بگیری، صرف نظر کن، «وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا» این تکمله همان حرفی است که فرمود، «فَلَهُ مَا سَلَفَ» حالا اگر در گذشته، تا قبل از اینکه ربا حرام بشود یک چیزهایی کسانی گرفتند، خب آن تمام، اما از این به بعد دیگر نگیرید.

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا» اگر کاری را که خدا فرمود، انجام ندادید، «وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا»، اگر دست از رباخوری برداشتید، «فَأَذِّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» پس آگاه باشید به جنگ با خدا و رسولش اقدام کرده اید، چقدر مسئله سنگین شد، چون اصلاً خدا و پیامبر آمده اند برای برپایی قسط و عدل، ربا درست در نقطه مقابل قسط و عدل است، ظلم آشکار است، بعد شما با ضرر زدن آشکار قطعاً در چارچوب طراحی شده خدا و رسول نمی‌گنجی که هیچ، در مقابلش قرار می‌گیری، این جنگ است. چرا باید هنوز اینقدر در مسئله ربا ابهامات وجود داشته باشد، در مسئله بانکداری ابهامات وجود داشته باشد، هر کس در این زمینه مسئولیت داشته و در مسئولیت خودش کوتاهی کرده است، باید در پیشگاه خدا جواب بدهد، اقتصاد دانانی که کار دستشان بوده، حوزوی‌هایی که باید به موقع مطالعه می‌کردند، به تناسب روز و اقتصاد روز، و مدل اقتصاد جهانی می‌توانستند فتوای متناسب با آن را مطرح بکنند، مشکل ربا در بانک‌های اسلامی حل بشود، مگر می‌شود بگوییم لاینحل است؟! چرا الان باید بعد از گذشت بیش از چهل سال، تازه از گوشه و کنار صداهایی بلند بشود، که مردم را نگران کند، که بانک‌ها ربوی هستند، سودهایی که گرفته می‌شود حرام است، اگر حرام است جلویش گرفته شود، اگر حرام نیست تبیین بشود، ضوابطش روشن بشود، ما اینجاها متاسفانه کم کار کردیم، «فَأَذِّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» را نمی‌شود شوخی گرفت. لذا بر هر کسی که بتواند برای حل مسائل اقتصادی در شرایط کنونی جهانی که بسیار پیچیده شده است، و برای درک نگاه اسلام و جریان دادن نگاه اسلام، کار تخصصی انجام بدهد، واجب کفایی است، مدام با حرف‌های سطحی می‌خواهیم مشکل حل بشود، در حالی که بخشی از این مشکل سطحی نیست، عمقی و ساختاری است، باید حل بشود. «وَإِنْ تُبْتُمْ»، «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا» و اگر توبه کردی دست از ربا برداشتید، «فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ» آقا اصل سرمایه تان مال شماست، ما نمی‌خواهیم بگوییم از اصل سرمایه

تان هم باید صرف نظر کنید، نخیر، چرا که فرهنگ اسلام این است: «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» نه ظلم بکنید، نه ظلم پذیرید، «لا ضرر و لا ضرار» نه ضرر بزن، نه متحمل ضرر بشو، آقا اصل مالت مال خودت.

«وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ» نمی‌تواند اصل مالت را الان به تو برگرداند، «فَنظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ»، «فَنظِرَةٌ» منتظر بمانی، مهلت به او بدهی، «إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ» تا وقتی که از عسر در بیاید، به یسر برسد، «مَيْسَرَةٍ» یعنی یسر، یعنی برایش آسان شود، بتواند مالت را به تو برگرداند، باید صبر کنی، حالا خدا یک پیشنهادی می‌دهد «وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ» و اینکه صدقه بدهی، برای تان بهتر است، حالا این صدقه بدهید را دو جور می‌شود در اینجا نگاه کرد، یک نگاهش این است که هر چی شما بیشتر صبر بکنی، باید از منافع بیشتری صرف نظر کنی، این صدقه است، یک مصداق دیگرش این است، اینکه از اصل مالت بگذری، «وَأْتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ» برحذر باشید، تقوای الهی را رعایت بکنید، نسبت به روزی که در آن روز، به سوی خدا برگردانده می‌شوید، «ثُمَّ تُؤَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ» سپس هر کسی آنچه در این دنیا به دست آورده است، «تُؤَفَّىٰ» به شکل کامل به او برگردانده می‌شود، «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» ما آن روز بر اساس ظلم با کسی برخورد نمی‌کنیم، لذا اگر شما ظلم نکرده باشی، پس آن روز مواخذه هم نمی‌شوی. آن روز به اندازه ظلم شان انسان‌ها مجازات می‌شوند، نه بیش از آن.

آیه ۲۸۲ سوره مبارکه فسطاط که درباره تداین و تجارت هست، به دو تا سر فصل دقت می‌دهم:

تعاملات و معاملات و مواجهات اقتصادی شما با یکدیگر به شکل کلی بر دو قسم است، «تَدَايُنْتُمْ بِدَيْنٍ» یا مدل تداین است، یا مدل «تِجَارَةٌ حَاضِرَةٌ تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ» است، مدل نقد، یعنی کل معامله در مجلس انجام می‌شود و تمام می‌شود، من یک کالایی را در همین مجلس به شما می‌فروشم، همین جا پولش را از شما می‌گیرم؛ مدل «تَدَايُنْتُمْ بِدَيْنٍ» خرید و فروش نسیه با هم می‌کنیم، من دارم به شما یک خانه ای را می‌فروشم شرایطی، یک ماشینی می‌فروشم شرایطی، می‌گویم آقا مثلاً هر ماه یک بار اینقدر پولش را بیاور، تو هم قبول می‌کنی، یعنی همه چیز اینجا تمام نمی‌شود، این تداین است، یعنی بعداً شما باید بیایی این دین را پس بدهی، به این می‌گویند نسیه، یا معامله سلف، سلف یعنی پول وجود دارد کالا وجود ندارد، طرف برنج را دارد می‌کارد، هنوز برداشت محصول هم نکرده است، شش ماه جلوتر می‌آید می‌گوید من برنج دارم، فلان تاریخ می‌توانم برنج را به تو تحویل بدهم، الان به پول احتیاج دارد، ارزان‌تر می‌خواهد بفروشد، یا پول می‌دهم بروی با آن کار بکنی، پول دست تو می‌ماند، من هم از تو طلبکار می‌شوم، هم پول را هم سودش را، این تداین است، مشارکت می‌کنیم، تداین است، ببینید هر معامله ای که، هر مواجهه اقتصادی که «تِجَارَةٌ حَاضِرَةٌ تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ» نباشد، یک تجارت نقدی که دارید بین خودتان اداره می‌کنید نباشد، می‌شود مدل تداین، اعم از اینکه قرض دادن باشد، سرمایه گذاری باشد، نسیه باشد، سلف باشد، اجاره باشد، هر چی دیگری که بخواهد باشد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آوردید «إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» وقتی که بین شما یک معامله تداینی اتفاق می‌افتد که یکی مدیون می‌شود، دیگری صاحب دین می‌شود، که این دین اجل مسمایی دارد، «إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» که تاریخ دارد، معلوم است، «فَاكْتُبُوهُ» پس آن را بنویسید، نمی‌خواهد بفرماید اگر اجل مسمی نداشت ننویسید، این «إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» می‌خواهد توصیه کند به اینکه اجل مسمی داشته باشید در تداینتان، یک صورتجلسه‌ای بشود که یک وجهت قانونی پیدا کند و قابل رجوع باشد. «وَأَلَيْكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ» باید بین شما

کاتبی بر اساس عدل بنویسد. حالا البته این آیه منافات ندارد با اینکه این کاتب یکی از آنها باشد، ولی ظهور اولیه در شخص ثالث است، مثل اینکه ترجیح با شخص ثالث است نه اینکه بگوییم قطعاً باید شخص ثالث بنویسد.

«وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ» و کاتب نباید ابا کند از اینکه بنویسد «كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ»، بعضی‌ها این را اینطور معنا کردند: کاتب نباید از نوشتن ابا کند چرا که خدا نوشتن را به او یاد داده و او هم وظیفه دارد زکات بلد بودن نوشتن خود را به دیگران بدهد! در حالی که یعنی خدا کتابت را به او یاد داده، خدا کتابت امانت‌دارانه را به او یاد داده یا خائنه را؟ «كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ» نه «كَمَا عَلَّمَهُ الشَّيْطَانُ!» می‌خواهد اشاره کند به لزوم رعایت نظر خدا، خدا می‌بیند، خدا می‌داند، پس تو که الان کاتب شدی و داری می‌نویسی در نوشتنت غل و غش بکار نبر! کم و زیاد نکن! هر کس حقی را به گردن می‌گیرد باید املال کنند، املال همان املاء است، یعنی به تصدیق و تأیید او رسیده، مثلاً فرض کنید من قرار است بابت این خانه‌ای که می‌خرم این مقدار فقره چک بدهم، مجموعه چک‌ها باید بشود مثلاً ۱۸۵ میلیون تومان، بعد می‌بینم این چک‌ها را نوشته در قرارداد، بعد که من می‌روم جمع می‌زنم می‌بینم شده ۱۹۰ میلیون تومان، می‌گویم چرا شد ۱۹۰ میلیون تومان؟ می‌گوید ۵ میلیون هم برای فاصله زمانی! آخر چه کسی به تو گفت؟ تو باید به من می‌گفتی. «فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا»، ملک برای یک آدم سفیهی است، مهجور است خودش قدرت تشخیص مصلحت اقتصادی خود را ندارد؛ «أَوْ ضَعِيفًا» سفیه نیست ضعیف است، آنقدری قدرت ندارد که بفهمد در بازار چه می‌گذرد و بتواند مواظب حقوق خودش باشد؛ «أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ» یا یک علتی در دهانش دارد، استطاعت ندارد که تصدیق کند، بالاخره به هر علتی این آقایی که «عَلَيْهِ الْحَقُّ»، یا این خانمی که «عَلَيْهِ الْحَقُّ» این صلاحیت املال ندارد، در این صورت چه کار کنیم؟ در این صورت «فَلْيُمِلْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ».

حالا اینجا سرپرست هم مکلف به عدل است، یعنی سرپرست نگوید حالا که کار دست من افتاده، بخواهد طوری املال کند که خدایی ناکرده این فرد سفیه یا ضعیف ضرر کند، تو باید عادل باشی.

«شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ» دو شاهد از بین مردانتان بگیرید. بطور کلی در شهادت عدالت شرط است، بالاخره آدم دروغگو را شاهد نمی‌آورند، آدم بی بند و بار را شاهد نمی‌آورند، آدمی که بشود روی شهادتش حساب کنی، فردا اگر آمد در دادگاه شهادت داد بشود روی حرفش حساب کنی.

«فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ» اگر شهود شما دو مرد نبودند، آن وقت «فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ» یعنی هم می‌تواند دو مرد باشد، نخواستید دو مرد باشد؟ در آن صورت «فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ» یک مرد با دو خانم، پس یا دو مرد شاهد می‌گیرید برای تجارت‌هایی که تدابینی است و نوشته می‌شود، یا یک مرد با دو زن. می‌فرماید: «مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ» چه مرد و چه دو تا خانمی که می‌خواهید انتخاب کنید طرفین به شهادت آن راضی باشند، «مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ» باید «مَرْضَى الطَّرَفَيْنِ» باشند.

حالا چرا شد دو زن؟ می‌فرماید: «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى» می‌فرماید ممکن است بالاخره یک نفرشان از یاد ببرد که اگر از یاد برد آن یکی بیاید یادآوری کند، یعنی دو نفرشان با همدیگر ثواب یک مرد را در شهادت می‌دهد. خیلی‌ها به این مسئله که می‌رسند سریعاً آن رگ فمینیستی‌شان باد می‌کند که آی خدا ارزش زنان را در مقابل مردان پایین آورد. احکام تابع ارزش‌های ذاتی افراد نیست! تابع خصوصیات است که در خلقت نهادینه شده.

آنجایی که اسلام می‌آید می‌فرماید این خانم با مادر شدنش صاحب بهشت می‌شود، آنجایی که پیامبر اکرم در مقابل مخاطبش که می‌گوید می‌خواهم توبه کنم، می‌فرماید: خدمت کن به مادرت! باز هم به مادرت، باز هم به مادرت، می‌گوید دیگر چه؟ می‌فرماید: حالا به پدرت! آنجایی که هم مقدم کرده و هم سه برابر تأکید کرده. آنجا که قرآن کریم آمده فرموده: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ» (احقاف/۱۵) یعنی احسان برای والدین است ولی بعدش فقط از مادر تعریف می‌کند، اسم پدر را هم نمی‌آورد! خب چرا آنجاها نمی‌گویید ارزش؟ خداوند برای اینکه زن بتواند در جامعه نقش زن را ایفا کند خصوصیاتش به او داده، یک قوت‌هایی به او داده و در قبال آن قوت‌ها در یک قسمت‌هایی ضعف باقی گذاشته، یعنی باید باقی می‌ماند، چون اگر نمی‌ماند اصلاً آن قوت‌ها کارایی خود را پیدا نمی‌کردند. چه اینکه وقتی مرد را می‌خواست خلق کند یک قوت‌هایی به او داده، و در قبال این قوت‌ها یک نقطه ضعف‌هایی در درون او باقی گذاشته، چرا که اگر نبود آن قوت‌ها کارایی پیدا نمی‌کردند؛ بعد این دو را مکمل یکدیگر قرار داده که هر کدام ضعف دیگری را بپوشانند و با هم به تکامل برسند، یک خانواده را تشکیل بدهند، نه مرد بی‌نیاز از زن است، و نه زن بی‌نیاز از مرد است. از نظر جسمی و روحی و فکری و عاطفی، خب اینکه اینها بخواهند مکمل باشند پس باید هر کدام یک خلایق درونشان باشد نسبت به طرف مقابل، اگر خلایق در هیچ کدام نباشد، اصلاً دیگر پیوندی معنا پیدا می‌کند؟ اصلاً دیگر تناسل و توالد معنا پیدا می‌کند؟

«وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» یک تتمه این است که شهدا وقتی دعوت شدند در دادگاه، فراخوانده شدند در شورای حل اختلاف که بیاید شهادتتان را ادا کنید آنها ابا نکنند.

«وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُوبَهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ» خسته نشوید از اینکه بنویسید معاملاتتان را، خواه صغیر باشد آن تداین، خواه کبیر باشد، بنویسید تا سرآمدش «إِلَىٰ أَجَلِهِ»، یعنی شفافش کنید، سرآمدهای دین‌ها را مشخص کنید نگویید کوچک است، همین کوچک‌ها یک وقت باعث کدورت می‌شود، «ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» این در پیشگاه خدا بسیار عادلانه‌تر است؛ «وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ» و کار، شهادت را قائم می‌کند، درستش می‌کند؛ «وَأَذْنَىٰ آلَا تَرْتَابُوا» و خیلی نزدیک‌تر است به اینکه شما دچار شک نشوید، چند قسط بود؟ «إِلَّا» می‌آید سراغ شق دوم، یعنی دیگر تداین نیست، چیست؟ «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ» یک وقت یک تجارت نقدی است، «حَاضِرَةً» یعنی طرفین معامله همینجا هستند، ثمن و مثنم موجود، قبض و اقباض اتفاق می‌افتد اگر اینچنین تجارتی بود ایرادی ندارد، گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید، آقا من دارم پنج کیسه برنج به تو می‌دهم و پولش را هم می‌گیرم تمام شد و رفت! می‌فرماید: ولی «وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ» نوشتن لازم نیست ولی شاهد بگیرید، آقا ما این معامله را انجام دادیم. «إِذَا تَبَايَعْتُمْ» هنگام تبایع، و این غیر از معاطات است.

«وَإِنْ تَفْعَلُوا» اگر ضرر زدید «فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ» بدانید این یک فسق درباره شماسست، «وَأَتَّقُوا اللَّهَ» تقوای الهی پیشه کنید، «وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ» تقوای خدایی که یادتان می‌دهد، به این قشنگی یادتان داد که چطور با همدیگر معامله کنید، معامله تداینی چطوری؟ معامله نقدی چطوری؟ در معامله تداینی هم کاتب لازم است هم شهید، هر کدام چطوری؛ در معامله نقدی فقط شهید لازم است، کاتب بود بود، نبود نبود، البته باشد بهتر است. چطوری باید با کاتب و شهید رفتار شود، چقدر زیبا و قشنگ و جمع و جور خدا حساب معاملات را اینجا شفاف کرد. «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۸۲)» و خدا به همه چیز آگاه است.